

شهرهای ایران

گزارش سعیدعریان

مقدمه:

کیفیات تحلیلی:

رساله «شهرهای ایران» که متن پهلوی آن در این گزارش مورد پژوهش قرار گرفته، قابل توجه‌ترین متن مدون پهلوی در جغرافیای ایران ساسانی است. البته در متون دیگر نیز مطالب پراکنده‌ای مربوط به شهرهای ایران درج شده، اما تا آنجا که نگارنده اطلاع دارد، از جغرافیای قبل از اسلام ایران رساله مستقل دیگری به جز متن حاضر در دست نیست.

همچنان که موضوع رساله هم نشان می‌دهد، در آن سخن از شهر (شهرستان)ها به میان آمده نه از سرزمین (شهر)ها. البته ذکر این مطلب ضروری است که واژه‌های «شهر» و «شهرستان» بر اثر تغییرات معنایی، امروز دارای مفهومی معکوس شده‌اند، به عبارتی، واژه «شهر» و «شهرستان» در زبان فارسی نو به ترتیب دارای معانی «سرزمین» و «شهر» در پهلوی می‌باشند.

در این رساله به ۵۳ شهر و ۱۷ بخش به صراحت و به ۵۴ شهر بدون نام و فقط با ذکر بخش، با الفاظی چون، بیست شهرستان، نه شهرستان، بیست و چهار شهرستان، و... اشاره شده است. از این شهرها برخی تغییر نام داده و بعضی به همان نام مانده‌اند که موقعیت جغرافیایی دسته‌ای امروز معلوم و حدود جغرافیایی گروهی کاملاً مبهم و نام معلوم است.

نویسنده متن، مانند نویسندگان بسیاری دیگر از متون پهلوی معلوم نیست، در مورد زمان دقیق نوشته شدن آن نیز نمی‌توان به طور قطع نظر داد؛ ولی بنا بر داده‌های متن و به ویژه از مطالب بند ۶۰ برمی‌آید که متن باید در اواخر قرن هشتم یا اوایل قرن نهم میلادی گردآوری شده باشد زیرا در آن بند از خلیفه «ابوجعفر» به نام بناننده بغداد نام برده می‌شود و خلیفه مذکور در سال ۷۵۴ میلادی برابر با سال ۱۳۷ هجری قمری به خلافت رسیده است؛ از آن گذشته صفت «ابودوانیق» نیز خود بیانگر این است

که زمان تحریر متن حتی پس از خلیفه «ابوجعفر» می باشد که نویسنده توانسته وی را به چنین صفت موهنی متصف نماید.

درین متن به جز اشاره به موقعیت جغرافیایی شهرها و نیز حدود و مرزهای ایران، مطالب دیگر نیز عنوان شده است که هر یک می تواند به نوبه خود حائز اهمیت باشد و ما در زیر به شرح برخی از آن ها خواهیم پرداخت.

* در بند ۴ متن از دین آوردن زردشت در زمان گشتاسب و این که اوستا بره ۱۲۰۰ فرگرد به دین دبیره نوشته و به گنج آتشگاه نهاده شده است سخن می رود این مطلب نشان می دهد که از اوستای آن روز مقدار زیادی از بین رفته و نیز در دوران باستان مرسوم بوده که اسناد بهادار و باارزش را برای حفظ و نگهداری به خزانه آتشکده ها می گذاشتند و نیز در همین بند از اسکندر به عنوان سوزاننده و منهدم کننده اوستا نام برده شده است.

* در بند ۹، به نوعی تعیین مرز که با نیزه انجام می شده اشاره رفته است و نیز به اقوامی که با تازش و هجوم خود به ایران مرزهای آن را به ناامنی کشیده بودند و این مطلب در بند ۱۸ نیز تصریح شده است.

* در این متن به خلیج فارس دوبار (بند ۲۵، بند ۵۲) با نام «دریای تازیان» اشاره شده که خود درخور بحث مفصلی است و آن را باید به وقت دیگری گذاشت.

* مطلب دیگری که درین متن جالب و با اهمیت است اشاره به چهار جهت اصلی در ایران باستان می باشد. چه هر یک از این جهات امروز بار معنایی دیگری یافته و نظر به جهتی مغایر با آن چه در باستان داشتند، دارند.

برای اطلاع بیشتر در این مورد، نک: چهار جهت اصلی در ایران باستان نوشته: ایرج وامقی، چیستا سال اول، شماره اول ص ۵۵-۴۶.

با توجه به مطالب فوق و نیز تحقیق بیشتر در جنبه های جغرافیایی متن حاضر، می توان تا حدود بسیار زیادی از اوضاع اقلیمی، مرزها و وسعت قلمرو امپراطوری ساسانی اطلاعاتی به دست آورد که خود در مطالعات تاریخی و جغرافیایی حائز اهمیتی بسزا است.

کیفیات توضیحی:

* متن پهلوی رساله «شهرهای ایران» که در این گزارش مورد پژوهش قرار گرفته، در مجموعه «متن های پهلوی» تألیف جاماسب جی دستور منوچهر جاماسب آسانا، بخش اول (ص ۲۴-۱۹) چاپ بمبئی سال ۱۸۹۷ به چاپ رسیده است.

* در مورد شیوه آوانویسی و نیز اصلاح متن، نک: خسرو قبادان و ریدکی، چیستا سال

اول شماره ۹ ص ۱۰۹۹-۱۰۷۲.

* در ترجمه متن، کوشش شده است که حتی الامکان هم ترجمه‌ای روان از متن به دست آید و هم اصالت متن و نیز واژه‌ها رعایت گردد. در بند ۱۹، برای حفظ معنی در ساخت بند جا به جایی صورت گرفته است که چگونگی آن در خود متن از نظر خواهد گذشت.

برخی از واژه‌ها در متن به صورت مغلوط ضبط شده و یا از قلم افتاده است که در صورت اول تصحیح و در صورت دوم افزوده شده و با علامت < > مشخص گردیده است. واژه‌هایی که در حاشیه آوا نوشت به صورت حرف نویسی آمده، شکل غلط واژه‌های متن اصلی بوده که در آوا نویسی اصلاح گردیده است.

* در شرح واژه‌ها، بیشتر اسامی خاص و نام‌های جغرافیایی مورد نظر بوده و در مواردی نیز به شرح واژه‌هایی که امروز از نظر معنایی یا آوایی تحول پیدا کرده اند پرداخته شده است.

* در خاتمه، لازم است که از دوست بسیار عزیز، دکتر مهرداد بهار که همیشه مرا در این راه تشویق نموده و با محبتی بی‌مکران پیوسته در حل مشکلات یاریم نموده سپاسگزاری نمایم.

* ترجمه و پژوهش‌هایی که از متن، «شهرهای ایران» تاکنون به عمل آمده و نگارنده از آن‌ها آگاه است، کتاب‌ها و رسالات زیر می‌باشد:

۱- دکتر کیا، صادق. سغد هفت آشیان، مجله دانشکده ادبیات، سال دوم، شماره ۳، تهران ۱۳۳۴.

۲- هدایت، صادق. شهرستانی‌های ایران، مجله مهر، سال هفتم، شماره ۳ و ۲، تهران ۱۳۲۱.

3. Bailey, H. W.

J. Markwart, A Catalogue of Provincial Capitals of Iranshahr. Edited by: J. Messina, B.S.O.A.S. VI, 1930-2. pp. 781-2. [Review].

4. Markwart, Josef.

A Catalogue of the Provincial Capitals of Eranshahr, Pahlavi Text Version and Commentary. Edited by: G. Messina.... Roma 1931, 120 pp. Analecta Orientalia 3.

5. Modi, Jivanji Jamshedji.

Aiyâdgar-i-Zarirân, Shatrônihâ-i-Airân, and Afdiya va Sahigiya-i-sistân; Translated with Notes.

Bombay, 1899, pp. XIV, 180, 1 map.

6. Nyberg, M. S.

A Manual of Pahlavi. Wiesbaden. 1974. vol: 1.

7. Tavadia, J. C.

J. Markwart; A Catalogue of Provincial Capitals of Ērānshahr, Ed. by: Messina, Rome 1931, J. C. O. I. XXVII, 1935. p. 128.

8. Tavadia, J. C.

Zum sahrastaniha i Eransahr. O.L.Z. 29, 1926, Cols. 883-6.

البته احتمال دارد پژوهش‌های دیگری نیز در مورد متن حاضر درجایی به چاپ رسیده باشد که نگارنده از آن ناآگاه است زیرا از کتاب‌ها و رسالات فوق فقط برخی مستقیماً در دست بوده و مورد مطالعه قرار گرفته و پاره‌ای دیگر به استناد کتب «کتابشناسی» در این جا آورده شده است.

*

یادداشت‌های کیفیات تحلیلی و توضیحی

۱. از جمله: بندهش: از فصل‌های ۸ تا ۱۲ و فصل‌های: ۲۹، ۳۱، ۳۲. شگفتی‌ها و زیبایی‌های سیستان. ص ۶-۲۵ از مجموعه «متن‌های پهلوی». جاماسپ آسانا، بمبئی ۱۸۹۷.
۲. در مورد مطالب دیگر، نک: یادداشت‌های متن.
۳. این مجموعه در تهران توسط «بنیاد فرهنگ ایران» تحت عنوان «متن‌های پهلوی» با مقدمه‌ای از بهرام گور انکلساریا و دیباچه‌ای از ماهیار نوابی با شماره ۱۱۲، تجدید چاپ شده است.

کتابنامه ۱:

- ۱- ابن حوقل، صورة الارض، تهران ۱۳۴۵، ترجمه: دکتر جعفر شعار.
- ۲- اصطخری، ابواسحق ابراهیم مسالك و ممالك، تهران ۱۳۴۷، به کوشش: ایرج افشار.
- ۳- اصفهانی، حمزه بن حسن. تاریخ پیامبران و شاهان، تهران ۱۳۳۶، ترجمه دکتر جعفر شعار.
- ۴- بنداری، الفتح بن علی. شاهنامه فردوسی (ترجمه به نشر)، تهران ۱۹۷۰ (تجدید چاپ).
- ۵- بهار، محمدتقی. تصحیح: مجمع التواریخ والقصص، تهران.
- ۶- بهار، مهرداد. واژه‌نامه بندهش، تهران ۱۳۴۵.

- ۷- بهار، مهرداد. واژه‌نامه گزیده‌های زادسپرم، تهران ۱۳۵۱.
- ۸- تفضلی، احمد. واژه‌نامه مینوی‌خرد، تهران ۱۳۴۸.
- ۹- جنس، ه. و. تاریخ هنر، تهران ۱۳۵۹ ترجمه: پرویز مرزبان.
- ۱۰- خلف تبریزی، محمدحسین. برهان قاطع، تهران ۱۳۵۷ به کوشش: دکتر محمدمعین.
- ۱۱- ستوده، منوچهر. تصحیح: حدودالعالم من المشرق الى المغرب، تهران ۱۳۴۰.
- ۱۲- فردوسی، ابوالقاسم. شاهنامه، تهران، بامقدمه: مرحوم محمدعلی فروغی (ذکاءالملک).
- ۱۳- کریستین سن، آرتور. ایران در زمان ساسانیان، تهران ۱۳۵۱ ترجمه: رشید یاسمی.
- ۱۴- گردیزی، ابوسعید عبدالحی بن‌غضالک بن محمود. زین‌الخبار، تهران ۱۳۴۷ به کوشش: عبدالحی حبیبی.
- ۱۵- مامیاری نوابی، یحیی. کتابشناسی ایران. ج ۱، تهران ۱۳۴۷.
- ۱۶- نخجوانی، محمدبن هندوشاه. صحاح‌الفرس، تهران ۱۳۵۵ به کوشش: دکتر عبدالعلی-طاعتی.
- ۱۷- هدایت، صادق. نوشته‌های پراکنده، تهران ۱۳۴۴.
- * در یادداشت‌ها و شرح واژه‌ها، نام‌کتاب و مراجع مورد استفاده به اختصار آمده که با مراجعه به این کتابنامه می‌توان عنوان کامل، نویسنده، مؤلف و مترجم آن را به دست آورد.

کتابنامه ۲:

1. Junker. H. F. J.
Das Frahang i Pahlavik. Leipzig. 1955.
2. Kent. Roland. G.
Old Persian. Reprint: New Haven. 1961.
3. Mackenzie. D. N.
A Concise Pahlavi Dictionary. London. 1971.
4. Nyberg. H. S.
A Manual of Pahlavi. Wiesbaden. 1974. Vol: 1,2.
5. Pearson. J.D.
Bibliography of Pre-Islamic Persia.
6. Zotenberg. H.
Histoire des rois des perses par Abou Mansour al Tha'alibi. Paris. 1900.

نشانه‌ها و کوتاه نوشت‌ها:

ج = جلد.

ح = حاشیه.

ص = صفحه.

مف = مفرد.

نک = نگاه کنید به...

B.S.O.A.S. = Bulletin of the School of Oriental and African Studies.

J.C.O.I. = Journal of the K.R.Cama Oriental Institute.

O.L.Z. = Orientalistische Literaturzeitung.

Vol = Volume.

() = واژه افزوده شده در ترجمه.

< > = واژه افزوده شده در آوانوشت.

[] = عبارت افزوده شده.

< > = سیر تحولی واژه.

* = در یادداشت‌های ترجمه: صورت فرضی و بازسازی شده واژه.

† = در یادداشت‌های آوانویسی: اضافه در متن.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

به نام دادار به، افزونگر^۱ [شهرهای ایران]

به نام و نیرو و یاری دادار هرمزد (و) فال نیک^۲

- ۱- شهرها(یی) که اندر (سر)زمین ایرانشهر ساخته شده است، (شرح) يك يك بوم^۳ (ها و این) که کدام سر خدای^۴ ساخت، به تفصیل براین یادگار^۵ نوشته شده است.
- ۲- به ناحیه خراسان، شهر سمرقند را کاوس قبادان بن افگند (و) سیاوش کاوسان به فرجام رساند.
- ۳- کیخسرو سیاوشان آن جا زاده شد، (و) ورجاوند آتش بهرام را آن جا نشانید.
- ۴- پس زردشت از فرمان گشتاسپ شاه دین آورد (و آن را بر) هزار و دو بیست فرگرد به دین دبیری بر صفحات زرین کند و نوشت و به گنج آن آتش^۶ (گاه) نهاد.
- ۵- و سپس گجسته اسکندر (آن را) سوخت و به دریا افگند.
- ۶- سغد^۷ هفت آشیان^۸؛ او را هفت آشیانی^۸ این که هفت آشیان اندر بود؛ یکی آن جم و یکی آن ضحاک و یکی آن فریدون و یکی آن منوچهر و یکی آن کاوس و یکی آن کیخسرو، و یکی آن لهراسپ و یکی آن گشتاسپ شاه^۹.
- ۷- سپس گجسته افراسیاب تور (بر) بالای هر يك (از) نشیمن (های) شاهان بتکده ای ساخت.
- ۸- در بلخ بامی^{۱۰}، شهر نوازك^{۱۱} را اسفندیار گشتاسپان ساخت؛
- ۹- (و) ورجاوند آتش بهرام را آن جا نشانید، (و) نیزه خویش را آن جا به زد، (و) به بیغو^{۱۲} خاقان و سنجیگ^{۱۳} خاقان و چول خاقان^{۱۴} و بزرگ خان^{۱۵} و گهرم^{۱۶} و توزاب^{۱۷} و ارجاسپ خیونان شاه پیغام فرستاد که نیزه مرا بنگرید، هر که به بیختن این نیزه توجه کند، چونان است (که) به ایرانشهر بتازد^{۱۸}.
- ۱۰- شهر خوارزم را نرسه یهودگان ساخت.
- ۱۱- شهر مرو رود^{۱۹} را بهرام یزدگردان ساخت.
- ۱۲- شهر مرو و شهر هرات را گجسته اسکندر رومی ساخت.
- ۱۳- شهر پوشنگ^{۲۰} را شاهپور اردشیران ساخت (و) بر پوشنگ پلی بزرگ ساخت.
- ۱۴- شهر توس را توس^{۲۱} نوزدان ساخت که نهصد سال سپاهبد بود، پس از توس،

- سپاهیدی به زریر و از زریر به بستور و از بستور به کرزم ۲۲ آمد.
- ۱۵- شهر نیشابور را شاپور اردشیران ساخت بدانگاه که پهلپزگ ۲۲ تور را کشت، به همانجا شهر را فرمود ساختن.
- ۱۶- شهر فاین را کی لهراسپ پدر گشتاسپ ساخت.
- ۱۷- در گرگان شهر (ی) را که دهستان ۲۴ خوانند، نرسه اشکانان ساخت.
- ۱۸- شهر کومس ۲۵ و پنج برج ۲۶ را ضحاک برای شبستان ۲۷ ساخت، مانش پارسیان ۲۸ آن جا بود؛ در (طی) سلطنت، یزدگردشاپوران (برای) حفظ آن ناحیه در برابر تازش چول نیرویی قرارداد.
- ۱۹- شهر پنج خسرو ۲۹: شاد خسرو، مست آباد (خسرو) و ویسپ شاد خسرو و هوپوی خسرو، شاد فرخ خسرو را کیخسرو ۳۰ قبادان ساخت و نام نهاد؛
- ۲۰- و در (آن جا) دیواری که یکصد و هشتاد فرسنگ درازا و بیست و پنج شاه آرش ۳۱ بالا (داشت)، یکصد و هشتاد ۳۲ در کوشک و دستگرد ۳۳ فرمود ساختن.
- ۲۱- به ناحیه خاوران ۳۴، شهر تیسفون ۳۵ از فرمان توس، گرازگ ۳۶ گیوگان ساخت.
- ۲۲- شهر نصیبین ۳۷ را گرازگ گیوگان ساخت.
- ۲۳- شهر اورهای ۳۸ را نرسه اشکانان ساخت.
- ۲۴- شهر بابل ۳۹ را بابل در پادشاهی جیم ساخت (و) تیر اباختر را به افسون هفت و دوازده اختران و اباختران آن جا به بست و بساره هشم (را) به جادویی به زیر خورشید نشان داد ۴۰.
- ۲۵- شهر حیره ۴۱ را شاپور اردشیران ساخت (و) مهرزاد مرزبان حیره را در (سمت) دریای تازیان ۴۲ به گمارد.
- ۲۶- شهر همدان را یزدگرد شاپوران ساخت که (او را) یزدگردبزه گر ۴۳ خوانند.
- ۲۷- در ماه ۴۴ و ناحیه نهاوند و دژ بهرام آوند ۴۵، بهرام یزدگردان که (او را) بهرام گور خواندند، شهری ساخت.
- ۲۸- بیست شهر (ی) که اندر پدشخوار گر ۴۶ ساخته شده است، (آن است) که آنگاه از فرمان ارمائیل ۴۷، کوه یاران که از (دست) ضحاک کوه را به شهر یاری گرفته بودند، ساختند.
- ۲۹- کوه یار (ان) هفت اند (در) دماوند: و سیمگان ۴۹ و آهگان ۵۰ و ویسپور ۵۱ و سوباران ۵۲ و مسرگان ۵۳ و بروزان ۵۴ و مرزبان ۵۵.
- ۳۰- این آن (کوه یاران) بود (ند) که از (دست) ضحاک کوه را به شهر یاری گرفته بودند.

- ۳۱- شهر موصل را پیروز شاپوران ساخت.
- ۳۲- نه شهر را (که) در (سر) زمین جزیره ۵۶ ساخته شده است، آمیتوس ۵۲، برادر- زاده قیصر، ساخت.
- ۳۳- بیست و چهار شهر در سرزمین شام و یمن و آفریقا و کوفه و مکه و مدینه ۵۸ را باشد که شاهان شاه، باشد که قیصر ساخته است.
- ۳۴- به ناحیه نیمروز ۵۹، شهر کابل را اردشیر اسفندیاران ساخته است.
- ۳۵- شهر رخوت ۵۰ را رهام ۶۱ گودرزان ساخت، بدانگاه که اسب ورزیر تور راکشت (و) ییغوخاقان را از آن جا بستوه ۶۲ کرد.
- ۳۶- شهر بست ۶۳ را بستور زیران ساخت بدانگاه که گشتاسپ شاه (برای) دین یشتن به فرزندان ۶۴ بود و بنه ۶۵ گشتاسپ و دیگر شاهزادگان در (آن جا) نشانید (شد).
- ۳۷- شهر فراه ۶۶ و شهر زابلستان را رستم، شاه سیستان، ساخت.
- ۳۸- شهر زرنگ ۶۷ را نخست گجسته افراسیاب تور ساخت، و رجاوند آتش کرکوی ۶۸ را در آن جا نشانید (و) منوچهر را به پدشخوار کرکرد ۶۹، (و) سپندارمذ ۷۰ را به زنی خواست و سپندارمذ در زمین آمیخت ۷۱، (او آن) شهر را ویران کرد (و) آتش را خاموش (ساخت) و سپس کیخسرو سیاوشان (آن) شهر را باز ساخت (و) آتش کرکوی را باز - نشانید و اردشیر بابکان (آن) شهر را به فرجام رسانید.
- ۳۹- شهر کرمان را پیروزان، شاه کرمان، ساخت.
- ۴۰- شهر به اردشیر ۷۲ توسط سه شاه ساخته شد و اردشیر بابکان به فرجام رسانید.
- ۴۱- شهر استخر ۷۳ را اردوان، شاه پارسیان ۷۴، ساخت.
- ۴۲- شهر دارا بگرد ۷۴ را دارای داراپان ۷۵ ساخت.
- ۴۳- شهر به شاپور ۷۶ را شاپور اردشیران ساخت.
- ۴۴- شهر گور اردشیر خره ۷۷ را اردشیر بابکان ساخت.
- ۴۵- شهر توگ ۷۸ را همای ۷۹ چهار آزادان ساخت.
- ۴۶- شهر هرمزد اردشیران ۸۰ و شهر رام هرمزد را دلیر هرمزد شاپوران ساخت.
- ۴۷- شهر شوش و شوستر را شیشیندخت ۸۱ زن یزدگرد شاپوران ساخت که دختر راس الجالوت ۸۲ شاه یهودان (و) نیز مادر بهرام گور بود.
- ۴۸- شهر گندی شاپور و شهر ایران کرد شاپور ۸۳ را شاپور اردشیران ساخت (و) آن جا را) پلا باد ۸۴ نام نهاد.
- ۴۹- شهر نهر تیره ۸۵ به دشخداپی ۸۶ ضحاک برای شبستان ساخته (شد) و زندان ایرانشهر بود، نام (آن) زندان اشکان بود.

- ۵۰- شهر سمران ۸۲ را فریدون آدوینان ۸۸ ساخت (و) مسور ۸۹، شاه سمران، را کشت (و سر) زمین سمران را باز به مالکیت ایرانشهر آورد، (و) دشت تازیان را به مالکیت و آبادی برای پیوند خویش به بخت خسرو ۹۰، شاه تازیان، داد.
- ۵۱- شهر آرت ۹۱ را شاپور اردشیران ساخت.
- ۵۲- شهر آسور و شهر به اردشیر را اردشیر اسفندیاران ساخت، (و) اوشک هگر را (به عنوان) مرزبان (و) گندگر ۹۲، و بورگ گر ۹۳، به دریای تازیان به گمارد.
- ۵۳- شهر جی ۹۴ را گجسته اسکندر قلیان ساخت، مسکن یهودان آنجا بود که به شاهی یزدگرد شاپوران از خواهش شیشیندخت که زن او بود به آنجا برده شدند.
- ۵۴- شهر ایران آسان کرد قباد ۹۵ را (قباد) پیروزان ساخت.
- ۵۵- شهر اشگر ۹۶ را بهرام یزدگردان ساخت.
- ۵۶- شهر آذربایجان را ایران گشنسپ، سپاهید آذربایجان، ساخت.
- ۵۷- شهر ون ۹۷ را ون بلاشان برای حفظ جان خویش ساخت (در برابر) باروی ۹۸ ارونند اسب تور برادرش ۹۹ کرب ۱۰۰ (که) به جادویی ساخته شد و به زنی به کیقباد آمد ۱۰۱.
- ۵۸- به ناحیه آذربایجان شهر گنجه ۱۰۲ را افراسیاب تور ساخت.
- ۵۹- شهر آموغ ۱۰۳ را زندیق پر مرگ ۱۰۴ ساخت، ... زردشت سپیتمان از آن شهر بود.

۶۰- شهر بغداد را ابو جعفر ۱۰۵ که (او را) ابودوانیق خواندند، ساخت.

به پیروزی مهر شد.

فرجام یافت به درود، شادی، رامش.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

*

رساله جامع علوم انسانی

۱- abzōnīg: افزونگر، افزونی بخشنده، لقب امهر سپندان، لقب اردیبهشت، لقب

هرمز، = اوستا: -spēništa-، -spenta-، مقدس، پازند: awazūnī،

۲- jadag: فال، فال نیک،

پارسی میانه مانوی: jdg

۳. būm: بوم، سرزمین، زمین.

فارسی باستان: -būmi، اوستا: -būmī، فارسی نو: بوم.

ایسن واژه در متن به صورت هیزوارش ywm (روز) آمده، شادروان هدایت نیز به پیروی از مارکوارت آن را به همین صورت خوانده است. ولی

از آنجائی که در این متن فقط از محل جغرافیایی و نیز مؤسس شهرهای ایران اسم برده شده و هیچ ذکری از روز تاسیس آن‌ها به میان نیامده، لذا احتمالاً این واژه باید املاء مخلوط *bwm* (بوم) به معنای سرزمین و شهر باشد.

۴. *sar-xwadāy*: سرخدای، بالاترین مقام اجرایی، شهریار، پادشاه. این واژه ترکیبی است از *sar* که نوعی پیشوند برتری است به معنای «بالا» و *xwadāy*، به معنای: فرمانروا و پادشاه. پارسی میانه مانوی: *xwd'y*، کتیبه‌های پارتی: *hwty*، پارتی مانوی: *xwd'wn*، *xwd'y*، پازند: *x'adāē*، *x'adaīē*، فارسی نو: خدا.

۵. *ayādgar*: یادگار، نوشته، دفتر. پازند: *ayādagār*، پارسی مانوی، *y'dg'ryh*، مزامیر: *by'tk'lyhy*، ارمنی: *hetkār*، فارسی نو: یادگار.
۶. *ātaxš*. آتش، در این جا به معنی آتشکده و آتشگاه آمده است. اوستا: *ātar* - پازند: *ātaš*، فارسی نو: آتش.

۷. *sugd*: سغد «ناحیه سغد از طرف مشرق به بخار می پیوندد و در آغاز آن ناحیه پس از کرمنیه، دیوسیه و پس از آن اربنجن و کشانیه و سمرقند قرار دارد...»
اوستا: *suḡka*.

۸. *sugd ī haft āšyān*: سغد هفت آشیان. «جاماسب - اسانا متن خود را از روی دو دستنویس درست کرده است و چنانکه در پانویس صفحه ۱۹ یاد کرده در جمله‌های ۵ و ۶ به جای *hwty'n* (خوتایان) و *hwty'nyh* (خوتایانیه) در آن هر دو دستنویس *šy'n* (آشیان) و *šy'nyh* (آشیانیه) است. شاید *hwty'nyh* - جمله ششم نیز درست کرده او به جای *šy'n* باشد. واژه *Apš* نیز در جمله ششم درست کرده جاماسب اساناست. نظر نویسنده این است که متن دو دستنویس درست بوده است و جاماسب اسانا متن خود را نادرست و بی معنی کرده. واژه *swknd* را باید «سوگوذ»؛ «سغد» خواند و جمله پنجم را به واژه «افگنت» به انجام رسانید.» (دکتر صادق کیا، سغد هفت آشیان، مجله دانشکده ادبیات).

۹. در متن به جای نام هفت پادشاهی که در سغد هفت آشیان ساخته اند نام هشت پادشاه آمده و ازینرو مارکوارت نام «ازدهاک» را افزوده شده دانسته ولی در عبارت گردیزی (زین الاخبار، ص ۷ و ۶) نام «کیخسرو» از قلم افتاده و اصل عبارت چنین است:

«چون پانصد سال از پادشاهی افریدون بگذشت، منوچهر به کین ایرج بیرون آمد و او به روستای بهم‌مرد از ولایت کرمان و به سغد ایوانی بنا کرد و سغد را هفت آشیان خوانند، که هفت ملک آن جا بنا کردند. یکی جم و دیگر بیوراسپ و سه دیگر افریدون و چهارم منوچهر و پنجم کاوس، و ششم لهراسپ و هفتم گشتاسپ.»

براساس این عبارت، نام کیخسرو بعداً در متن افزوده شده است.

۱۰. *bāmīg*: بامی، تابان، درخشان، صفت شهر بلخ. پارتی مانوی: *b²myg*.

۱۱. *nawāzag*: شهری در ناحیه مشرق.

۱۲. *yabbū*: یکی از عناوین امپراطوران ترك، این عنوان به صورت‌های زیر آمده:

yaβδū, *zaβδū*, *jablūyah*, *jabbūyah* لقب باستانی امرای کوشانی.

۱۳. *sinjēbīk*: خاقان ترکان ناحیه غرب معاصر با خسرو اول ساسانی.

۱۴. *čōl*: ۱- نام تیره‌ای از نژاد ترك در شرق ایران. ۲- نام شهری در همسایگی

«در بند». ارمنی: *čor*.

۱۵. *wuzurg-xān*: بزرگ خان: عنوان رسمی رئیس هیاطله در قرن هفتم بوده است.

۱۶. *gōhram*: گهرم. یکی از پسران ارجاسپ که در فتح روئین دژ به دست اسفندیار

کشته شد. (شاهنامه بنداری، ج ۱، ص ۳۴۱)

۱۷. *tuzāb*: توزاب، در شاهنامه (ص ۱۵۶): تژاو، در شاهنامه بنداری (ج ۱، ص ۲۱۰):

ثراو، داماد افراسیاب و مرزبان ناحیه‌ای در شرق ایران که به دست گیو به خونخواهی بهرام کشته شد.

۱۸. چون در ایران باستان یکی از طرق تعیین مرز به وسیله فرو کردن نیزه در خطرمرزی

انجام می‌شد، لذا منظور از این جمله این است: هر که این نیزه را ندیده بگیرد مانند

آن است که به خاک ایران تجاوز نموده است.

۱۹. *marw-rōd*: یکی از شهرهای شرقی ایران. در تقویم البلدان ص ۵۳۱، آمده:

«مروالرود بزرگتر از بوشنج است. باغ‌هایش از رودخانه‌ای میراب شود. خاک و

هوایش نیکو است. قصر احنف در یک منزلی آن است بر سر راه بلخ از مضافات

مروالرود... از مروالرود تا جبل سه فرسخ است، از سمت مغرب.»

۲۰. *pōšang*: پوشنگ، بوشنگ، بوشنج. شهری است از ناحیه خراسان.

«بوشنگ چندنیمه از هریست و از گردوی خندق است، و او را حصار است

استوار، و اندروی درخت عرعر است، و اندروی گیاهی است کی شیر او تریاک است

زهرمان و کژدم را.» (حدود العالم...، ص ۹۲)

۲۱. *tūs*: توس، طوس پسر نوذر، در زین الاخبار، ص ۱۱ چنین آمده:

«و چون به کیکاوس رسید تاج بر سر کیخسرو نهاد و او را به پادشاهی بنشانند،

و کیخسرو ابتدا به حق گذاردن گیو کرد، و او را نیکو داشت. گیوشهر

باورد بنا کرد، و طوس نوذر، شهر طوس به ایام او بنا کرد.»

۲۲. *karazm*: گرزم، در شاهنامه (ص ۲۸۲): فقط یکی از بستگان گشتاسپ که فردوسی

از پیوند دقیق وی اظهار بی‌اطلاعی نموده است. در شاهنامه بنداری، ج ۱ ص

- ۳۲۹: از گرزم به عنوان برادر اسفندیار که رابطه وی با پندز و برادرش تیره می باشد نامبرده شده است. فارسی نو: گرزم.
۲۳. pāhlēzag: بهلیزگ، نام یکی از مردان تورانی. این نام ممکن است به صورت های: پالیزگ و پاریزگ، نیز خوانده شود.
۲۴. dahestān: شهری از ناحیه گرگان. ابن حوقل در صورة الارض، ص ۱۲۵، می گوید: «در گرگان رباطی به نام رباط دهستان است و این دهستان شهری متوسط است و منبری دارد و مرز ترکان غز است و اندکی اختلال بدان راه یافته.» در تقویم البلدان، ص ۵۰۷، نیز آمده که «دهستان میان خوارزم و جرجان است و آن آخر حد طبرستان باشد».
۲۵. kūmis: کومس، قومس، کومش. محلی است از ناحیه دیلمان. در حدود العالم - ص ۱۴۶، چنین آمده است:
- «ناحیتیست میان ری و خراسان بر راه حجاج و اندر میان کوه هاست و این ناحیت آبادان و با نعمت است و مردمانی جنگی و از وی جامه کتیس خیزد و میوه هایی کی اندر همه جهان چنان نباشد و از آن به گرگان و طبرستان برند.»
۲۶. panj burg: پنج برج. شادروان هدایت از مارکوارت پیروی نموده و معتقد است که، پنج برج همان هکاتوم بیلس (صد دروازه) است که پس از بنای نیشابور اهمیت خود را از دست می دهد. ولی. نیبرگ، این واژه را panj-bōr قرائت نموده است.
۲۷. šabestān: شبستان، به معنی شب خانه است، از شب + ستان (پسوند مکان)، که حرم سرای پادشاهان و خلوتخانه و خوابگاه ملوک و سلاطین باشد. محلی برای گذراندن شب در عیش و عشرت.
۲۸. pārsīgān: منظور از پارسیان در اینجا «پارتیان» است که مقر آن ها «پارت» یا خراسان قدیم بوده است. به ویژه اینکه در بند ۴۱ همین متن نیز «اردوان» را شاه پارسیان نامیده و بر ما روشن است که اردوان اشکانی «پارتی» بوده است نه «پارسی».
۲۹. panj-husrō: پنج خسرو ظاهر آ شهری با پنج محله یا استانی با پنج شهر بوده که تأسیس آن را به کیخسرو قبادان نسبت می دهند. نام های بعدی هر یک اسامی محله های پنج خسروند در هر صورت محل جغرافیایی این مکان امروز به درستی معلوم نیست.
۳۰. در متن پس از واژه panj-husrō، عبارت kawādān kay-husrō قرار گرفته، و معنی این بند را مغلط نموده است، لذا به صورتی که در ترجمه آمده تصحیح گردید.

۳۱. ārešn: آرش، ارش، ارج، ذراع، مقیاس قدیمی طول معادل ۱۸ تا ۲۲ اینچ (معمولاً به طول آرنج تا نوک انگشت وسط). اوستا: - arəθna (آرنج)، فارسی باستان: - aršni، پارسی مانوی: r̥yšnwg، فارسی نو: ارش.

۳۲. dar: در اینجا منظور از «در» واحد شمارش خانه و واحد مسکونی است.

۳۳. dastgird: دستگرد، ملک، مزرعه بزرگ. شادروان هدایت به پیروی از مارکوارت «دستگرد» را ظاهراً مقر خسرو می‌داند. نیبرگ نیز این واژه را نام «شهر خسرو دوم» دانسته است.

فارسی باستان: - < dastak > rta، پارتی مانوی: dstygyrd، ارمنی (وام واژه): (dasta-kert، تلمودی (وام واژه): dstqrt، عربی (وام واژه) دسکره. ۳۴. xwarwarān: خاوران، مغرب، غرب. «خاور» بازمانده از همین واژه است به معنی «مغرب» و مشرق را «خوراسان» می‌گفتند. پارسی مانوی: xwrpr̥n که تشکیل شده است از: xwar + parān، جزء دوم این واژه وجه مفعولی واژه اوستایی: par- به معنی «گذشتن» می‌باشد. صورت دیگر پارسی مانوی: xwrwpr̥n (غروب) که شکل کهن تران تشکیل شده است از: - xwar + awa-par به معنی (افول کردن)، صورت دیگر این واژه عبارتست از: xwrnw̥r = xwar - niwar (غرب).

۳۵. t̥isifōn: تیسفون، که آنرا به زبان پهلوی تیسپون t̥espōn می‌گفتند (مصنفان چینی تیسفون را «سوپین ssu-pin» نوشته‌اند. نام دیگر پایتخت ساسانیان به چینی «سولی su-li» بود که احتمال می‌رود از لغت پهلوی سوریک «سریانی» گرفته شده باشد. هیون تسیانگ آنرا «سولاساتانگ نا» (سوریستان، «سوریه»؟) می‌نامد. (ایران در زمان ساسانیان ص ۴۰۸ وح).

۳۶. warāzag: گرازه، گرازک. نام پهلوانی است ایرانی که در جنگ دوازده رخ سیامک را به قتل آورد. وی از خاندان گیو بود.

۳۷. nasībīn: نصیبین که همان شهر «nisibis» رومیهاست و مطابق روایت - یاقوت، گل‌های سفید و چهل هزار باغ آن شهر مشهور بود، در قسمت علیای رود هرماس قرار داشت. جغرافی نویسان یونانی آنرا «سوکورس» یا «مکدونیس» می‌گفتند. این حوقل که در سال ۳۵۷ در آن شهر بوده گویند: «مهمترین و نیکوترین نقاط جزیره است و غله و حبوبات از گندم و جو بسیار دارد. آب آن از دره کوه «بالوسا» باشد و اگر وحشت عقرب‌های آنجا نبود نیکوترین بلاد بودی...» نک: لسترنج ص ۱۰۲ و ماخذ او. (ترجمه مختصر البلدان، ص ۵۸)

۳۸. ōrhāy: اورهای، ادسا، این نام در حدود العالم...، ص ۱۵۷. به صورت «رها»

ضبط شده و آن جاشهریست خرم و بیشتر مردمان وی ترسایانند، اندر وی یکی
کنیسه است کی اندر همه جهان کنیسه از آن بزرگتر و آبادانتر و عجب تر
نیست، سوادى خرم دارد و اندر وی رهبانان اند.

در سنگنوشته پارتی کعبه زردشت: wrh³y، سریانی: orhāi؛ عربی: الرها.

۳۹. bābēl: بابل، «قدیمترین شهریست اندر عراق و مستقر ملوک کنعانیان بودی.»
(حدود العالم... ص ۱۵۳). بابل به لغت یونانی ستاره مشتری باشد. و بعضی مشرق
را نیز گویند و نام شهری است مشهور در وسط عراق و عراق وسط عالم است
پس به این اعتبار بابل مرکز دایره عالم باشد و از مداین سبعة عراق عرب است و
در کنار فرات بر جانب شرقی واقع شده است. (برهان قاطع، ص ۲۰۲)

فارسی باستان: - bābiru، مزامیر: bbyly، پارتی مانوی: b'byl.

۴۰. منظور بخش اول ازین بند رابطه برج بابل است با مسائل احکام نجوم. در ستاره-
شناسی (astrology) روابط سیارات و ثوابت آسمانی می تواند تعیین کننده موقعیت
و سرنوشت انسانها، شهرها و کشورها باشد. ظاهراً بنا به اطلاعات نویسنده متن،
بنای برج بابل (شاید طالع آن) با سیاره تیر (عطارد) مربوط بوده است. در بخش
دوم، نشان داده شدن باره (طبقه) هشتم به زیر خورشید، از این امر ناشی می شود
که برج بابل بنا به افسانه های کهن ارتفاعی شگفت آور داشته است و نویسنده متن
توضیح می دهد که سازندگان برج به یاری جادو، برج را چنان مرتفع نشان می دادند
که گویی طبقه هشتم آن زیر خورشید قرار گرفته است. اما برج بابل همان زیگورات
معروف شهر بابل است که در معماری قدیم سومری - بابلی جای خاصی دارد.

زیگوراتها در این سبک معماری عبارتند از ساختمانهایی هرمی شکل و اغلب دارای
هفت طبقه که معمولاً از هر چهار طرف دارای پله هایی بوده است. این بناها معبد
خدایان محلی بود؛ و هر طبقه از آن سمبل یکی از طبقات آسمان به شمار می رفت.
معروفترین آنها یعنی برج بابل که در کتاب مقدس ذکرش آمده اکنون به کلی از میان
رفته است لیکن نمونه کهنسال تری که کمی پیش از سال ۳۰۰۰ ق.م. ساخته شده
بوده است و چند قرن از نخستین هرم مصری سالخورده تر است هنوز در شهر «الاورقا»
امروزین یا جایگاه شهر سومری «اوروک» (در کتاب مقدس: ارك) برها مانده است.
(برای اطلاع بیشتر نك: دائرة المعارف بریتانیکا و تاریخ هنر).

۴۱. hērat: حیره، «شهری است که رودهای بسیار دارد. در حدود يك فرسخ از کوفه
فاصله دارد؛ صاحب «العزیزی» گوید: «حیره شهری است قدیمی در سه میلی کوفه.
سابقاً منازل «آل نعمان بن منذر» بود و منذر بن عمرو القیس در آنجا کیش مسیحیت

برگزید و کلیساهای بزرگ بنا کرد. حیره در محلی است که آنرا نجف گویند.

تقویم البلدان، ص ۳۳۷-۹.

۴۲. منظور از «دریای تازیان» خلیج فارس است.

۴۳. *dabr*. دبر، دفر، بزه گر، لقب یزدگرد. پازند: *dawar* ایرانی باستان: **dabra*، اوستا: *-dawrā-maēši*.

۴۴. *māh*: ماه، ماد. ماد قدیم منطقه وسیعی بود که شامل آذربایجان، کردستان، کرمانشاهان، لرستان، همدان، اصفهان، دریاچه نمک، منطقه رودخانه‌های قره‌سو (قراسو)، قمرود، و ناحیه شمالی دشت کویر، می‌شده است و (برای اطلاع بیشتر، نک: اطلس تاریخی ایران، چاپ دانشگاه تهران)

فارسی باستان: *-māda*. سنگ‌نوشته پارتی کعبه زردشت: *m³d*، ارمنی (وام واژه): *mar-k^c*.

۴۵. *wahrām-āwand*: بهرام آوند. نام دژ و استحکاماتی در ماد. شادروان هدایت این نام را به دریچه‌ای که شاید حوض سلطان باشد نسبت می‌دهد، به این اعتبار که واژه *war* را که قبل ازین نام آمده به معنای «دریاچه» گرفته است که یکی از معانی آن می‌باشد.

۴۶. *padišwārgar*: پدشخوارگر، پتسخوارگر، نام سلسله جبالی است از دره خوار ری تا سوادکوه و دماوند و سلسله البرز تا رودبار قزوین.

(مجممل‌التواریخ... ص ۳۵).

فارسی باستان: *-patišbuvari**:

۴۷. *armāyil*: ارمائیل، نام پادشاه زاده ایست و او مطبخی ضحاک بود. گویند دوپادشاه زاده بودند یکی ارمائیل و دیگری گرمائیل و ایشان به واسطه خیر خلق الله مطبخی ضحاک شده بودند و از آن دو نفر آدمی که ضحاک می‌فرمود بکشند و مغز سرایشان را به جهت مارانی که از کتف او برآمده بودند حاضر سازند، یک نفر را آزادمی کردند و می‌گریزاندند و به جای مغز سر او مغز سرگوسفند داخل می‌نمودند و گویند کردان صحرائشین از نسل آن جماعت‌اند.

(برهان... ص ۱۰۸).

۴۸. *kōfyārān*: مَف. کوهیار. فرمانروایان کوهستان. این واژه در متون عربی به صورت «کوهیار» و «کوهبان» نیز آمده است.

۴۹. *wisēmagan*: ویسمگان. سلسله یکی از کوهیاران حاکم در منطقه دماوند.

ارمنی: *wsemakan*.

در متن اصلی عدد کوهیاران هشت آمده زیرا واژه «دماوند» را نیز به تنهایی در ردیف

کوهیاران آورده. این نظر اشتباه است بدین دلیل که «دماوند» نام ناحیه‌ای است جغرافیایی و نمی‌تواند در ردیف کوهیاران که فرمانروایان کوهستانند قرار گیرد و از آن گذشته براساس متن، این کوهیاران در دماوند قرار دارند و در این صورت نیز نمی‌توان دماوند را در شمار کوهیاران دانست.

۵۰. āhagān: آهگان، «آه دمی است نزدیک دماوند. مارکوارت این واژه را با تصحیح «نهایند» و نیبرگ آن را با صورت اصلی واژه وبدون تغییر «خاقان» خوانده است. مراد از این واژه کوهیار «آهگان» است.

۵۱. wispūr: ویسپور، عنوان سلسله‌ای از کوهیاران دماوند. اوستا: wīspuθra به معنای: شاهزاده، پارتی و پارسی مانوی، wyspwhr، به معنای: شاهزاده، ارمنی (وام‌واژه): sepuh به معنای: نجیب‌زاده. مارکوارت این واژه را با تغییر «بیستون» قرائت کرده که به احتمال قوی اشتباه است.

۵۲. sōbārān: سوباران، نام سلسله دیگری از کوهیاران دماوند. مارکوارت این واژه را «دینبران» قرائت کرده است.

۵۳، ۵۴، ۵۵. musragān, barōzān, marinzān: این نام‌ها به ترتیب عبارتند از: مسرگان، بروزان، و مرنزان که هر سه نام سلسله‌هایی از کوهیاران می‌باشد. نیبرگ کوهیاران را در دماوند محدود نمی‌کند و معتقد است که هر یک از کوهیاران در قسمتی از فلات ایران مستقر بوده‌اند؛ مارکوارت نیز بر همین اعتقاد است. ولی آنچه که برای ما مهم است محتوای خود متن است. براساس بند ۲۸، بیست شهرستان اندر پدشخوارگر را کوهیاران ساخته‌اند که در بند بعدی به شرح آن کوهیاران که هفت‌اند می‌پردازد. در این صورت، کوهیاران باید در دماوند یا نهایتاً در محدوده پدشخوارگر مستقر باشند که مورد اول در بند ۲۹ صراحت دارد. در نتیجه منطقی به نظر نمی‌رسد که کوهیاری در بیستون و دیگری در بلوچستان (به نظر مارکوارت در کرمان) و... مستقر بوده باشند و بیست شهرستان اندر پدشخوارگر بسازند.

۵۶. gazīrag: جزیره، «ناحیتیست کی از چهار سوی آبست از دور رود یکی دجله و دیگر فرات و از بهر آن این ناحیت را جزیره خوانند. و این ناحیتیست آبادان و با نعمت و مردم بسیار و هوای درست و آب‌عای روان و اندروی کوهست و شهرهایی بسیار و سوادهای خرم و باغ‌ها و بوستان‌های معروف به خرمی و اندر وی مردمانی بسیارند از قبیلۀ ربیعۀ و اندر وی خارجند بسیار.»

(حدود العالم... ص ۱۵۵).

۵۷. āmitūs: آمیتوس؛ شادروان‌هدایت معتقد است که برادرزاده قیصر گویا اورلیوس- وروس برادر خوانده اورلیوس آنتونیوس باشد که با پهلویان جنگ کرد. ولی براساس

مطالب انحطاط و سقوط امپراطوری رم (نوشته ادوارد گیبون، ترجمه: ابوالقاسم- طاهری، تهران ۱۳۴۷، ص ۵۵)، «الیوس وروس Aelius verus، پسر خوانده «هادریان» پس از جانشینی «هادریان» بر اثر مرگ نابهنگامی درگذشت، وی از خودپسری به جای گذاشت که پس از مرگ وی آنتونیوس پیوس او را به فرزندی قبول کرد. وروس کوچک با وجود، رذایل بسیار، صاحب فضیلتی نیز بود. مارکوس اورلیوس، آن امپراطور حکیم، کارهای ابلهانه وروس جوان را از انظار مستور داشت، بر مرگ نابهنگامش ندمه سرداد و یاد وی را با حرمتی شایسته قرین ساخت». بنابراین، به احتمال زیاد آمیتوس باید همان «وروس» کوچک پسر الیوس وروس و ظاهرآ برادر-زاده آنتونیوس پیوس باشد.

۵۸. zamīg...gāh: ظاهراً به معنای سرزمین می باشد.

۵۹. nēm-rōz: نیمروز، ظهر، جنوب. پارتی و پارسی مانوی: nymrwz؛ فارسی نو: نیمروز.

۶۰. raxwat: رخوت، معرب آن: رخوذ، الرخذ. حدود العالم... ص ۱۰۳: «رخذ، ناحیتیست آبادان و بانعمت بسیار و بانعمت بسیار و او را ناحیتیست جدا، فیجوانی (پنجوا) قصبه رخذست». رخذ از شهرهای خراسان بوده است.
اوستا: -harax^uati؛ فارسی باستان: -harah^uvati؛

۶۱. rahām: رهام، پسر گودرز، یکی از شخصیت های شاهنامه.

۶۲. stō: «ستوه، ستوه، به معنی ملول و سنگینی بار و عاجز و خسته و دلنگ و نستوه ضد ستوه مخفف ناستوه است.» ستوه کردن، شکست دادن، عاجز کردن. گویش شمال غربی از پارتی مانوی: -stwb؛ اصل گویش شمال غربی از 'stwb'، پازند: stōh, stuh؛ فارسی نو: ستوه.

۶۳. bost: «بست برکناره رود هندیمنند است. شهری است از سجستان. شهری بزرگ و پر نعمت ولی بیماری خیز. نخلستان ها و تاکستان های بسیار دارد. از بست تا غزنه در حدود چهارده مرحله است.» (تقویم البلدان، ص ۳۹۱).

۶۴. frazdān: فرزندان، نام دریاچه ای است در سیستان و گویند که بن چشمه آن با فراخکرت پیوسته است. اوستا: -frazdānu.

۶۵. bunag: بنه، محل استقرار، اردوگاه. ارمنی (وام واژه): bun؛ فارسی نو: بنه.

۶۶. frāh: فراه، در حدود العالم... ص ۱۰۲: «فراه شهر کیست گرم سیر و آندر وی خرماست و میوه هایی بسیار.»

۶۷. zarang: در حدود العالم...، ص ۱۰۲: «سیستان؛ ناحیتست، قصبه او را زرنگ خوانند، شهری با حصار است و پیرامون او خندق است...».

۶۸. karkōy: کرکوی، شهری در سیستان، محل آتشکده‌ای به همین نام. آتش کرکوی = آتشکده کرکوی.

۶۹. منظور از «کردن» در این بند «تبعید کردن» می‌باشد.

۷۰. spandarmad: سپندارمذ. اسپندارمذ. یکی از امشاسپندان، ایزد موکل بر زمین، نام دوازدهمین ماه سال.

اوستا: - spentā ārmaiti. فارسی نو: اسفند (-ار، -ارمذ، -ارمذ).

۷۱. gumēxtan: آمیختن، سرشتن، آمیزش کردن پارتی مانوی: wmyxtn، پارسی مانوی: gwmyxtn، پازند: gumēxtan.

۷۲. weh-ardašīr: به اردشیر، وه اردشیر. شادروان هدایت وه اردشیر را «بردسیر» و از شهرهای کرمان دانسته. این نظر اشتباه است زیرا وه اردشیر شهری است واقع در کنار دجله، در جنوب غربی ایران.

۷۳. staxr: استخر، مرکز پارس در دوره ساسانیان، «نام شهری و قلعه‌ایست به پارس» و چون در آن قلعه تالاب بسیار بزرگی هست بنابراین بدین نام خوانند؛ و معرب آن اصطخر است». (برهان قاطع، ص ۱۲۴).

اوستا: - staxra، به معنای: نیرومند.

۷۴. dārāb-krid: دارا بگرد. در «حدود العالم...» ص ۱۳۳ «دارا گرد ثبت شده و «آن شهر است خرم و آبادان و بسیار خواسته و هوای بد و از وی مومیایی خیزد که [به هم] جهان جایی دیگر نبود و اندر نواحی وی کوههاست از نمک سپید و سرخ و زرد و هر رنگی و از او خوانها کنند نیکو...». این شهر در ناحیه پارس واقع است. عربی: دارا بگرد.

۷۵. dārā ī dārāyān: دارای دارایان. منظور داریوش سوم پسر اردشیر هخامنشی است. فارسی باستان: -dārāya-vahu، پارتی مانوی: d³r³w.

۷۶. weh-šāpuhr: به شاپور، بیشاپور، شهری است در پارس.

(نک: صورة الارض، ص ۳۴).

۷۷. gōr-ardašīr-xwarrah: گور اردشیر خوره، در حدود العالم...، ص ۱۳۱، به صورت «گور» ثبت شده و «آن شهر است خرم، اردشیر بابکان کرده است و مستقر او بودی و از گرد وی باره محکم است...». این شهر در پارس بوده است که بعداً به نام فیروزآباد مشهور گشت.

۷۸. tawwag: توگ، تَوَجَّح. در مسالك و مسالك، ص ۱۰۰، این شهر از نواحی اردشیر خوره ثبت شده و در ص ۱۱۸، همان، جزء گرمسیرهای پارس. نام این شهر يك بار نیز در حدود العالم...، ص ۴۴، آمده است.

۷۹. humāy: همای، نام یکی از خواهران اسفندیار، نام دختر بهمن و مادر داراب. (نک: برهان قاطع، ص ۶-۲۵۶۵).

اوستا: - humāyā.

۸۰. ohrmazd ardašīrān: هرمزد اردشیر؛ «هرمزد اردشیر نیز نام دو شهر است که اردشیر به هنگام تعیین حدود آن‌ها هریک را به نامی مرکب از نام خود و خدای عزوجل (هرمز = اهورامزدا) نامید...». (تاریخ پیامبران و شاهان، ص ۴۵).

۸۱. sīsīnduxt: شیشیندخت. شادروان هدایت این واژه را شوشیندخت (شوش) خوانده که با صورت آن در متن اختلاف دارد. یوستی نیز این واژه را البته بدون دلیل روشنی به šōšan اصلاح کرده است.

۸۲. rēš-galūdag: رأس الجالوت، عنوان رهبر یهودیان در امپراطوری ساسانیان. این عنوان در دربار ساسانیان اعتبار گرفت و از آرامی rēš-gālūtā وام گرفته شده است.

۸۳. ērān-kard-šāpuhr: ایران کرد شاپور، مار کوارت واژه «خوره» را به این نام افزوده است و در نتیجه نام این شهر را به صورت «ایران خوره کرد شاپور» ضبط نموده است. این شهر در همسایگی شوش واقع بوده است.

۸۴. palābād: پلاباد. شهری در کنار جندی شاپور سربانی. : bēt lāpāt.

۸۵. nahr-tīrag: نهر تیره. شهری است در خوزستان. در مسالك و ممالك، ص ۹۴ به صورت «نهر تیری» ضبط شده و در همان کتاب آمده که «از اهواز تا نهر تیری يك روز فاصله است».

۸۶. duš-xwadāyih: دشخدايي، شهر یاری بد. جزء اول این واژه به معنای «بد» می باشد که هنوز بر سر واژه هایی چون «دژخیم»، «دشمن» باقی است.

۸۷. simrān: سمران، نام قدیم عربستان جنوبی. (نیرگ، ج ۲، ص ۱۷۶)

۸۸. ādwēn: آدوین، آبتین صورت مغلوپ این واژه است. نام پدر فریدون.

اوستا: - ā θ wya.

۸۹. maswar: مسور، نیرگ این واژه را به صورت mēx-war ضبط کرده است.

۹۰. baxt-husraw: صورت ایرانی شده nabū-kudurri-usur، پادشاه آسوری.

۹۱. (ā)ārest: آرست، آرهست، نام دهکده در ساحل دریایچه وان. ارمنی: arest.

۹۲. gund-gar: گندگر، گند = سپاه، بر روی هم = سپهسالار.

۹۳. burg-gar: بورگ گر، بورگ = برج، بر رویهم مأمور حفاظت از برج.
۹۴. gay: گی، نام قدیم اصفهان. سنگ نوشته پارتی کعبه زردشت g^lby،
۹۵. ērān-āsān-kard-kawād: ایران آسان کرد قباد، بنا بر مارکوارت: از ایالات ناحیه غربی بین گزمکان و نیوآردشیران (ادیابن) محسوب می شده است.
۹۶. aškar: اشگر، اشکر. شهری در غرب ایران. محل دقیق امروزی آن معلوم نیست.
۹۷. wan: ون، نام شهری که ون دختر بلاش در آن مستقر بود.
- درباره هیچک از این دو نام، یعنی: شهر ون و ون دختر بلاش اطلاع روشنی در دست نیست.
۹۸. drubuštih: بارو، استحکامات. پازند: drūpuštī.
۹۹. brād-rōš: برادرش. نام ساحری نامور در زمان زردشت. این واژه صورت دیگری است از اشکال، brātarōrēs و brātar-waxš. صورت های دیگر این واژه عبارتند از: در «آندراج»: پوزان تروش و برتروش.
۱۰۰. karb: کرب. نام طبقه ای از روحانیون قبل از ظهور زردشت: اوستا: -karapan.
۱۰۱. منظور از این جمله این است که: شهرستان ون به سبب ازدواج کیقباد با ون به مالکیت او درآمد.
۱۰۲. ganzag: گنجه. (حدود العالم... ص ۱۶۱): «گنجه، شمکور دوشهرند با کشت و برز بسیار آبادان و با نعمت و از وی جام های پشمینی خیزد از هر گونه».
۱۰۳. amōl: آموغ، چون در دوره ساسانیان زردشت را از آذربایجان می دانند، لذا این واژه باید با «مغان» و «مغ» در ارتباط باشد، به ویژه این که در آذربایجان نیز قرار گرفته.
۱۰۴. purr-marg: پُر مرگ، اوستا: -pouu · mahrka.
۱۰۵. abū-gāfar: ابوجعفر، منظور خلیفه منصور است که بوی لقب ابودوانیق به معنای (پدرسکه های کوچک) داده اند. مصداق این صفت کسی است که به پول حرص بیش از حد دارد.

pad nām ī dādār ī web, abzōnīg

[šahr <estān> īhā¹ ī ērān]

pad nām ud nērōg ud ayārīh ī dādār ohrmazd, ʔadag ī nēk.

1. šahr <est> ānīhā² ī andar zamīg ī ērān-šahr kard ēstēd, ʔud ʔud būm³, kū kadām sar-xwadāy kard, pad gōkān abar ēn ayādgār nibīšt ēstēd.
2. pad kust ī xwarāsān samarkand⁴ šahrestān kāyōs ī kawādān bun fragand, siyāwaxš ī kāyōsān bē frazāmēnīd.
3. kay-husrō ī siyāwaxšān ānōh zād, u-š warzāwand ātaxš wahrām ānōh nišast.
4. pas zardūšt dēn āwurd az framān <ī> wištāsp-šā, hazār ud dō-sad fragard pad dēn-dibīrīh⁵, pad taxtagīhā <ī> zarrēn kand ud nibīšt ud pad ganj <ī> ān ātaxš nihād.
5. ud pas gizistag skandar sōxt ud andar ō drayāb abgand.
6. sugd ī haft āšyān⁶, u-š haft āšyānīh⁷ ēd kū haft āšyān⁸ andar būd: ēk ān ī ʔam ud ēk <ān> ī azdahāg ud ēk ān <ī> frēdōn ud ēk ān ī manū-čīhr ud ēk ān ī kāyōs ud ēk ān ī kay-husrō ud ēk ān ī luhrāsp ud ēk ān ī wištāsp-šā.

1. T: štr'yh³.

2. T: štr'nyh³.

3. T: YWM.

4. T: smlkwnd.

5. T: dpywryh.

6. T: swkwd.

7. T: hwt'y>n.

8. T: hwt'y>nyh.

9. T: +BYN YHWWNt.

10. T: hwt'yy>n.

7. pas gizistag frāsiyāg¹¹ T tūr har ēk nišēmag T šāhān¹² uzdes-zār-ē¹³ bašn padiš kard.
8. andar baxl T bāmīg¹⁴ šahrestān <T> nawāzag spandyād T wištāspān¹⁵ kard.
9. u-š warzāwand ātaxš wahrām ānōh nišast, u-š nēzag T xwēš ānōh bē zad, u-š ō yabbū-xāgan¹⁶ ud sinjēbtk-xāgān¹⁷ ud čōl xāgān ud wuzurg-xān ud gōhram ud tuzāb ud arzāsp T xiyōnān-šā paygām frēstīd kū nēzag T man bē nigerēd har kē pad wēzišn T ēn nēzag nigerēd čē andar ō ērān-šahr dwārēd.
10. šahrestān T xwārazm narsēh T yahūdagan kard.
11. šahrestān T marw-rōd wahrām T yazdgirdān kard.
12. šahrestān T marw ud sahestan <T> harē gizistag skandar T harōmīg¹⁹ kard.
13. šahrestān <T> pōšang²⁰ šāpuhr T ardaštrān kard, u-š pad pōšang²⁰ puhl-ē wuzur <g>²¹ kard.
14. šahrestān <T> tūs, tūs T nođarān (kard T) nōh-sad sāl spāh-bed būd. pas az tūs spāh-bedīh ō zarēr ud az zarēr ō bastwar ud az bastwar ō karazm mad.
15. šahrestān T nēw-šāpuhr šāpuhr T ardaštrān kard, pad ān gāh ka-š pāhlēzag <T> tūr ōzad, u-š pad ham gyāg šahrestān <ē> framūd kardan.
16. šahrestān T kāyēn kay-luhrāsp T wištāsp pid kard.

11. T: pl²s²k.

12. T: šh²n.

13. T: ²wčd²ystc²ly.

14. T: n²myk.

15. T: +BRH.

16. T: yb bh²k²n.

17. T: sncy pykh²k²n.

18. T: w rsyh.

19. T: hlwm²k.

20. T: pwd²n.

21. T: wčwl.

17. andar gurgān, šahrestān T dahestān xwānēnd, narsēh T aškānān kard.
18. šahrestān <T> kūmis²²(ud)panj burg azdahāg pad šabestān kard, māniš²³ <n T> pārstīgān²⁴ ānōh būd. pad xwadāyīh, yazdgird T šāpuhrān kard andar tāzišn²⁵ T čōl nērōg <ē> pāhr ān ālag.
19. šahrestān <T> panj-husrō; šād-husrō, must-ābād- <husrō> ud wisp-šād-husrō ud hu-bōy-husrō, šād-farrox-husrō, kawādān kay-husrō kard <ud> nām nihād;
20. u-š frasp-ē kē ē sad. ud haštād frasang drahnāy ud wīst <ud> panj šāh-ārešn bālā, ē sad ud haštād dar kōšk <ud> dastgird andar framūd kardan.
21. pad kust <T> xwarwarān, šahrestān T tīsfīn²⁶ az framān T tūs, warāzag²⁷ T gēwagān kard.
22. šahrestān <T> nasībīn warāzag²⁸ <T> gēwagān kard.²⁷
23. šahrestān T ōrhāy narsēh T aškānān kard.²⁹
24. šahrestān T bābēl bābēl pad xwadāyīh <T> jam kard, u-š tīr abāxtar ānōh bē bast³⁰ <pad> mārīg <T> haft <ud> dwāzdah axtarān ud abāxtarān ud haštom bārag pad jadūgīh ō mihr azērīg bē nimūd.
25. šahrestān T hērat šāpuhr T ardašīrān kard, u-š mihr-zād T hērat marzbān pad war T tāzīgān bē gumārd.
26. šahrestān T hamadān yazdgird T šāpuhrān kard, kē-šān yazdgird T dabr xwānēnd.

22. T: pncbwł y.

23. T: m>nš.

24. T: p>lsy>n.

25. T: tč'.

26. T: tsypw.

27. T: l>čk.

28. T: sdyn'.

29. T: >wly>.

30. T: W.

27. andar mäh ud kust ³¹ T nihāwand ud war <T> wahrām-āwand šahrestān-ē wahrām T yazdgirdān kard kē-šān wahrām gōr xwānd. ³³
28. wīst-ē šahrestān T andar padīšxwārgar kard ēstēd, ³² čē ēg-iš, az framān T armāyīl, ōy-šān kōfyārān kard, kē-šān az azdahāg kōf pad šahryārīh windād ēstād.
29. kōfyār haft hēnd <pad> ³⁴ dumbāwand: wisēmagān ud āhagān ud wis-pūr ud sōbārān ud musragān ud barōzān ud marinzān.
30. ēn ān būd kē-šān az azdahāg kōf pad šahryārīh windād ēstād.
31. šahrestān mūsel pērōz T šāpuhrān kard.
32. nōh šahrestān andar zamīg gazīrag kard ēstēd, āmitūs, kēsar brādar-zād, kard.
33. wīst čahār šahrestān andar zamīg šām <ud> yaman ud frīgā ud kufah ud makkah ud madīnag ³⁵ gāh kard ēstēd, ast šāhān šāh, ast kesar.
34. pad kust nēm-rōz šahrestān T kābul ardašīr T spandyādān kard ēstēd.
35. šahrestān raxwat rahām T ³⁶ gōdarzān kard pad ān gāh ka-š asp-warz-bar T tūr ōzad, u-š yabbū-xāgān ³⁷ az ānōh stō bē kard.
36. šahrestān T ³⁸ bost bastwar <T> zarērān kard, pad ān gāh ka wištasp-šā dēn yaštan pad frazdān būd ud bunag T wištāsp ud abārīg wāspuhragān andar nišāst.
37. šahrestān T ³⁹ frāh ud šahrestān zāwalestān rōdstahm T sīstān-šā kard.

31. T: m².

32. T: +³lm²dl.

33. T: ADNš.

34. T: ...W symk²n.

35. T: mdynwk.

36. T: gwtlčyn.

37. T: ywbh²k²n.

38. T: bst.

39. T: pl²hn.

38. šahrestān zarang⁴⁰ naxust gizistag frāsiyāg T tūr kard, u-š warzāwand ātaxš karkōy ānōh nišāst, u-š manušcihr andar ō padišxwārgar kard, u-š spandarmad pad zanīh xwāst ud spandarmad andar ō zamīg gumēxt, šahrestān awērān kard, u-š ātaxš afsārd ud pas kay-husraw siyāwašān šahrestān abāz kard, u-š ātaxš karkōy abāz nišāst ud ardašīr bābagān šahrestān bu⁴¹ pad frazāmēnīd.
39. šahrestān kirmān pērōzan, kirmān-ša, kard.
40. šahrestān weh-ardašīr pad sē xwadāy kard ud ardašīr bābagān pad frazāmēnīd.
41. šahrestān staxr ardawān T pārstīgān-ša kard.
42. šahrestān dārāb-kird dārāy T dārāyān kard.
43. šahrestān weh-šāpuhr šāpuhr T ardašīrān kard.
44. šahrestān gōr-ardašīr-xwarrah ardašīr bābagān kard.
45. šahrestān tawwāg⁴² humāy T čih-āzādan kard.
46. šahrestān T ohrmazd ardašīrān <ud> šahrestān T rām-ohrmazd ohrmazd nēw šāpuhrān kard.
47. šahrestān šūs ud šūstar sīsīnduxt zan T yazdgird šāpuhrān kard, čiyōn duxt T rēš-galūdag, yahūdagan-ša, mād-iz T wahrām T gōr būd.
48. šahrestān T wandōy-šāpuhr ud šahrestān T ērān-kard-šāpuhr šāpuhr T ardašīrān kard, u-š palābād nām nihād.
49. šahrestān T nahr-tīrag pad duš-xwadāyīh T azdahāg pad šabestān kard ud zēndān T ērān-šahr būd, zēndān aškān nām būd.
50. šahrestān simrān frēdōn T ādwēnān kard, u-š maswar, simrān-ša ōzad, u-š zamīg T simrān abāz xwēsīh T ērān-šahr āwurd⁴³, u-š dašt

40. T: zīnd.

42. T: twpk.

41. T: BRA.

43. T: HYTYWNT.

tāzīg pad xwēšīh ud ābādīh bē ō baxt-husraw ī tāzīg-šā dād, paywand dārišn ī xwēš rāy.

51. šahrestān ī ārēst šāpuhr ī ardašīrān kard.
52. šahrestān ī asūr⁴⁴ ud šahrestān ī weh-ardašīr (ardašīr) ī spandyādān kard, u-š ōšag ī hagar marzbān, gund-gar ud burg-gar pad war ī tāzīgān bē gumārd.
53. šahrestān ī gay gizistag aleksandar ī flīpān⁴⁵ kard, mānīšn ī yahūdān ānōh būd <ī> pad xwadāyīh <ī> yazdgird ī šāpuhrān nīd az xwāhīšn⁴⁶ ī tīsīnduxt ī-š zan būd.
54. šahrestān ī ērān-āsān-kard-kawād <kawād> pērōzān kard.
55. šahrestān ī aškar wahrām ī yazdgirdān kard.
(kard).
56. šahrestān ī ādurbādagān ērān-gušnasp ī ādurbādagān spāh-bed [kard].
57. šahrestān ī wan wan ī gulaxšān kard ud pad zanīh ō kay-kawād mad ud drubuštīh arwand-asp <ī> tūr ī brād-rōš ī karb pad jādūgīh kard, pānagīh ī gyān xwēš rāy.
58. pad kust ādurbādagān šahrestān ī ganzag frāsiyāg tūr kard.
59. šahrestān ī āmō⁴⁷ zandī <g>⁴⁸ ī purr-marg kard; zardušt ī spitāmān az ān šahrestān būd.
60. šahrestān ī bagdād, abū-gāfar čiyōn-šān abū-dawānīg xwānd kard.
pad perōzīh āwišt.
frazāft pad drōd, šādīh, rāmišn.

44. T: >syl.

45. T: pylp>n.

46. T: hw>yšn .

47. T: >mwy.

48. T: zndy.